

# من زُرا پارکس هستم!

نویسنده:

تصویرگر:

مترجم:

برد ملتسر ★ کریستوفر الیوپولوس ★ شبتم حیدری پور

آدم‌های  
معمولی  
دنیا را تغییر  
مردمانند



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!

سرشناسه: ملتزر، برد

Meltzer, Brad

عنوان و نام پدیدآور: من رزا پارکس هستم! نویسنده: برد ملتزر؛ تصویرگر: کریستوفر الیوپولوس؛ مترجم: شبنم حیدری پور

مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۴۴ ص: مصور(رنگی).

فروست: آدم‌های معمولی دنیا را تغییر می‌دهند

شابک: دوره: ۱-۲۴۶-۲۷۴-۶۲۲-۹۷۸-۱؛ ۱-۲۶۲-۲۷۴-۶۲۲-۹۷۸-۱

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان اصلی: I am Rosa Parks, 2014

یادداشت: گروه سنی: ب.

موضوع: پارکر، رزا، ۱۹۱۳-۲۰۰۵ م - داستان

موضوع: Parks, Rosa - Fiction

موضوع: نژادپرستی - داستان

موضوع: Racism - Fiction

شناسه‌ی افزوده: الیوپولوس، کریس، ۱۹۶۷م، تصویرگر

شناسه‌ی افزوده: Eliopoulos, Chris

شناسه‌ی افزوده: حیدری پور، شبنم، ۱۳۶۹، مترجم

رده‌بندی دیویی: ۱۴۷/۹۷۶د

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۸۴۹۷۴۳۴

۷۰۳۳۹۰۱



انتشارات پرتقال

**آدم‌های معمولی دنیا را تغییر می‌دهند: من رزا پارکس هستم!**

نویسنده: برد ملتزر

تصویرگر: کریستوفر الیوپولوس

مترجم: شبنم حیدری پور

ویراستار: آزاده کامیار

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: مهدیه عصارزاده

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: شهرزاد شاه‌حسینی - آزاده توماج‌نیا - عاطفه قلیچ‌خانی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۱-۲۶۲-۲۷۴-۶۲۲-۹۷۸-۱

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۰

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: ایماژ

قیمت: ۱۹۵۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com

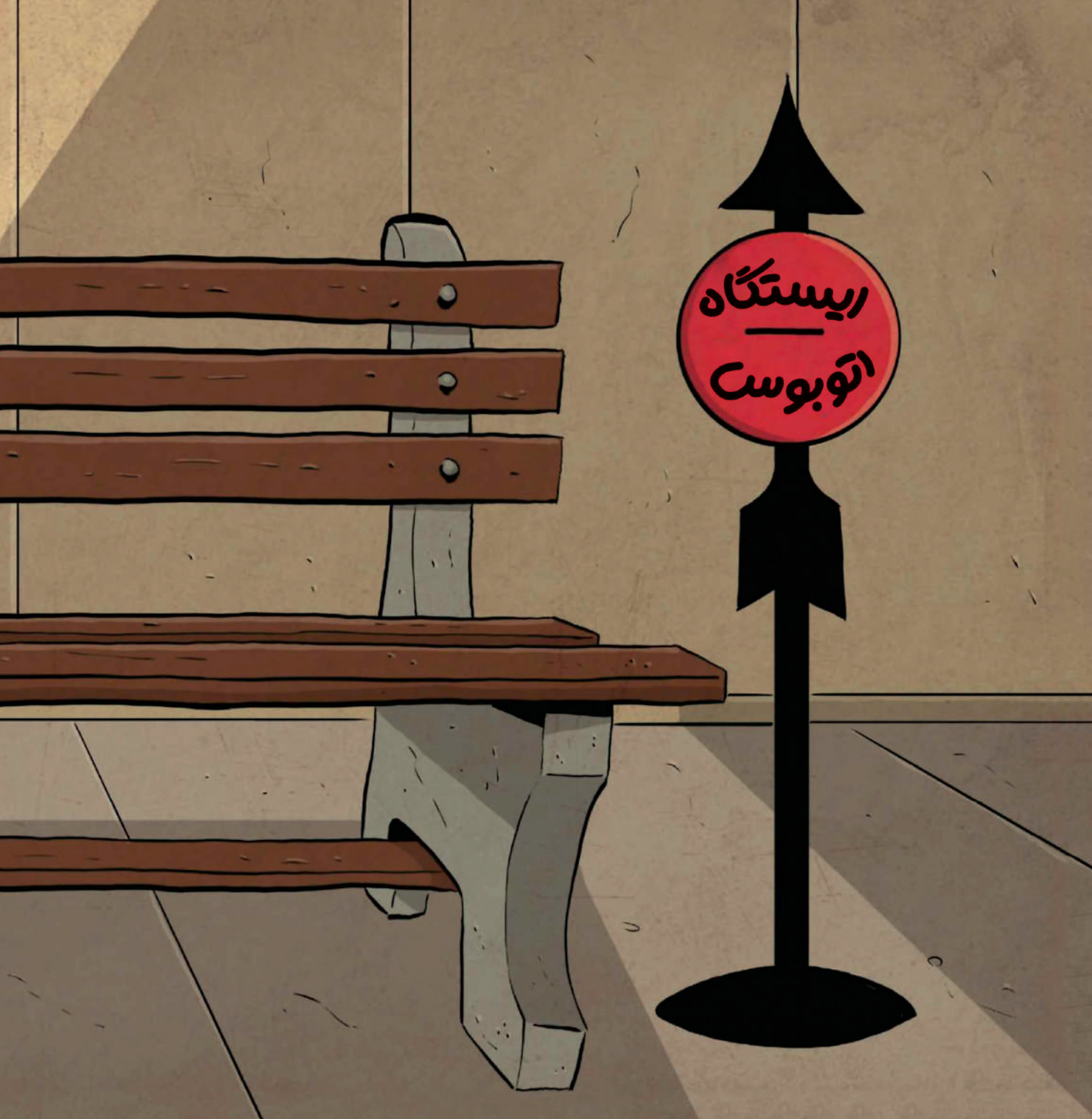


kids@porteghaal.com

به یاد مادر بزرگم، دوتی رابین، که عاشق خانواده‌اش و سیاستش بود  
و همیشه برای راستی و درستی می‌جنگید.  
ب.م


برای مادرم، سندی، که به من یاد داد با دیگران رفتار عادلانه داشته باشم  
و عشق به تاریخ را در من ایجاد کرد.  
ک.ا

برای همه‌ی آدم‌های معمولی که دنیا را تغییر می‌دهند.  
ش.ح



ایستگاه

اتوبوس



من رُزا پارکس هستم.

در سن رشد که بودم، به نسبت سنم جثه‌ی کوچکی داشتم.  
زیاد مریض می‌شدم، چون پولی برای دکتر رفتن نداشتیم.  
اما من اصلاً ضعیف نبودم.





در یازده‌سالگی، یک روز که داشتم از مدرسه به خانه برمی‌گشتم، پسری سوار بر اسکیت ریلی به سرعت از کنارم رد شد و هلم داد. خیال کرد می‌تواند به راحتی من را بزند.



برعکس چیزی که فکر می‌کرد، من هم برگشتم و هلش دادم. می‌دانستم دعوا کردن کار درستی نیست؛ اما دلم نمی‌خواست یک بار دیگر سربه‌سرم بگذارد.



مادر آن پسر دید که چه اتفاقی افتاد. از اینکه من پسرش را هل داده بودم، عصبانی بود.

تو پسر من را هل دادی؟

ای‌وای.  
چه بد شد.

اما می‌دانید چه چیزی او را عصبانی‌تر کرد؟  
اینکه من سیاه‌پوست بودم و پسرش سفیدپوست.  
همین که به من رسید، شروع کرد به داد زدن.

می‌اندازمت  
زندان؛

جایی که نتوانی  
بیایی بیرون!

واقعاً وضعیت ترسناکی بود؛  
اما مادر و پدر بزرگم به من یاد داده بودند به  
خودم احترام بگذارم و از دیگران هم انتظار  
احترام داشته باشم.  
برای همین به جای اینکه عقب‌نشینی کنم...